



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۴/۰۵/۱۱

صبرالله سیاسنگ

پرونده ناپدید

(میر اکبر خیبر)

قسمت ۱۳

این نوع سوال و جواب و توضیحات میان ما در حالی جریان داشت که از یکسو دوام وضع موجود "بنیست" ارزیابی می شد و از سوی دیگر، دورنمای تداوم کسب قدرت از طریق اعمال زور نظامی معنا می داد. علاوه، حتا در درون حزب که احتمالاً در دفاع از کودتای جدید قرار خواهد گرفت، فقدان یک چهره قابل قبول مانند داوود در شرایط بعد از آن قابل تصور نیست.

میر اکبر پیشنهاد کرد که فعلاً بهتر است بخواهیم تا فردا در تاریکی صبح بدون جلب توجه پولیس به خانه برسیم. در پایان، غالباً به خاطر رفع پریشانی ما افزود: وضع را ترصد می کنیم. امیدوارم به بی ثباتی افغانستان و منطقه منجر نشود.

وقتی بیدار شدیم، دیدیم که استاد رفته بود. بعد از ناشتا، صمد از هر و من به کابل آمدیم. البته، چه در وقت صبحانه و چه در راه، بر آن چه شب از میر اکبر شنیده بودیم، صحبت و تبصره نکردیم. او را نمی دانم، اما من به این فکر بودم که هر قدر بحث کنیم، به همان اندازه تشویش ما افزون می شود.

در روزهای بعد، وقت زیاد مرا مسایل کوچکی به منزل کرایه گرفت، زیرا در مکروریان جلوگیری از استراق سمع و تعقیبات پولیس ممکن نبود. در این مدت، تا اتمام کار ترمیمات در خانه کرایه و تسلیمی اپارتمان به کرایه نشین مجبور شدم به لطف برادر مرحوم حیات الله از بلاک 45 مکروریان اول که چند بلاک بعد آن اپارتمان خیبر بود، استفاده کنم. روزی میر اکبر گفت: یک فلم هندی با محتوای انقلابی آمده است. اگر وقت دارید، به تماشای آن برویم. غالباً روز شنبه همان هفته بود که پنجشنبه آن ترورش انجام شد. تکتها را تهیه کردم. با موتر خودم قصد رفتن به سینما داشتیم که متوجه شدیم تا آغاز فلم وقت زیاد است. در داخل موتر به صحبت مشغول شدیم.

د پاپو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

صبح آن روز، خیبر به خاطر تکلیف گلودردی دختر دوشم برشناجان به همراهی و کمک داکتر غیاث صافی به کلینیک صحتی شفاخانه علی‌آباد واقع پل باغ عمومی رفته و در کنار همان کلینیک با نورمحمد ترمکی در پیاده‌رو مقابل شده بود.

ترمکی قرار بیان میر اکبر، بعد از احوال‌پرسی به او گفت: ما برای تأمین وحدت به فورمولی توافق کردیم که توانستیم به اساس آن وحدت حزبی را عملی سازیم، اما حالا می‌بینم که بعضی چهره‌های مؤثر و مستحق بیرون از بیروی سیاسی گذاشته شده اند. تصمیم گرفته‌ام که برای برهم نخوردن توازن میان دو جناح، از طرف خلقی‌ها حفیظ الله امین که رفیق مستحق و مؤثر است و از طرف پرچمی‌ها شما را به عضویت بیروی سیاسی ارتقا دهیم. بنابر این، ضرور است که از نزدیک صحبت کنیم.

میر اکبر گفت: هر وقت شما لازم می‌دانید، نزد تان خواهم آمد. ترمکی گفت: بگذار من "توسط خود آن‌ها" به تو وقت ملاقات مان را ابلاغ کنم. (این "خود آن‌ها" - به پشتو: "د دوی په واسطه" - را میر اکبر چنین استنباط کرده بود که ترمکی تفاوت موضع‌گیری مرا با کارمل و هوادارانش درک کرده و از این ناحیه نوعی احساس رضایت می‌کرد.)

من [زیارمل] هم حرف ترمکی را به فال نیک گرفتم. در اولین فرصت نوید آن را به ازهر دادم و نتیجه گرفتیم که حالا در موجودیت خیبر در بیروی سیاسی جلو هر نوع چالاکي، تصادم و کارشکنی می‌تواند سد شود.

در خلال هفته وقتی دوباره خیبر را ملاقات کردم، از انکشاف بعدی پیش‌نهاد ترمکی یاد کرد و گفت: دیروز بارق آمده بود با پیامی از سوی کارمل که یک دسیسه بزرگ توسط ترمکی و خلقی‌ها چیده شده تا ترا به بیروی سیاسی ارتقا دهند. خیبر پرسیده که تنها مرا؟ بارق جواب داده بود که از جانب خلقی‌ها حفیظ الله امین را ارتقا می‌دهند. میر اکبر پرسیده پس توازن و تناسب بر هم نمی‌خورد؟ بارق جواب داده بود: نه. ظاهراً توازن و تناسب حفظ می‌شود. میر اکبر او را مخاطب ساخته، پرسیده بود: پس توطئه در کجا نهفته است که من نمی‌بینم و کارمل می‌بیند؟ ظاهراً بارق جواب داده بود: من هم از توطئه خبر ندارم. صرفاً پیام رفیق کارمل را به شما رساندم.

سیاسنگ: آیا سازمان انقلابی اردو و "جبهه کمونیست‌های افغانستان" که جنرال قادر می‌گوید "مؤسس آن من خودم بودم"، یکی است؟

زیارمل: سازمان قادر خان پرده غبار و دودیست که شوروی‌ها برای جواسیس شان ایجاد کرده بودند. در طول مدت مبارزه سیاسی در بین نظامی‌ها، نامی از این نوع اشخاص، جز در باب روابط شان با شوروی‌ها نشنیده بودیم. آنچه او در کتاب خاطراتش ذکر کرده، سطحی و بدون تأیید از سوی رهبران خلقی است. غیر از دستگیر پنجشیری که اطلاعاتش در موارد متعدد غرض‌آلود است، کسی از سازمان قادر خان حرف نمی‌زند. حتا در زمانی که قادر وزیر دفاع بود، هیچ‌کس را بالا نیاورد تا ادعا کند که از همکاران مبارزه مخفی او بوده باشد.

8. جنرال نبی عظیمی

سیاسنگ: آیا شما عضو سازمان مخفی نظامی در میان قوای مسلح افغانستان بودید؟ جنرال عظیمی: اگر "سازمان انقلابی اردو" یا "جبهه کمونیست‌های افغانستان" پیش از تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان در قطعات نظامی وجود

می‌داشت، باید افسران جوانی مانند من را از وجودش آگاه می‌کردند و به جلب و جذب ما که تازه از دانشگاه نظامی/حربی پوهنتون فارغ شده بودیم، همت می‌گماشتند. چنین سازمانی هرگز وجود نداشت. (برگه "چهلستون"، نهمین شماره نوامبر 2013)



یا خیبر یا هیچ

برش‌هایی از "غروب خورشید"

سپاس فراوان از "نهضت آینده افغانستان" که زمینه را مساعد ساخت تا در مورد استاد میر اکبر خیبر بنویسم. این نوشته نه پژوهشی است خالصاً مورخانه، نه واقع‌نگاری ناب ذهنی‌گرایانه و نه خاطرمنویسی عقده‌کشایان خودستا، بل بازتابی‌ست ساده و عاری از اغراض آلوده به دروغ و ریا از زندگانی و مبارزه و یادی از هستی‌پر بار مرد سرنوشت‌ساز از آغاز تا اوج نخستین مرحله جنبش چپ دموکراتیک خلق در افغانستان.

خوش‌بختم که نامه‌های شخصی استاد خیبر عنوانی این ارادت‌مند نردم موجود بود که هر جمله و فقره آن آینه بی‌غبار شخصیت، اندیشه، خصایل و فضایل انقلابی اوست. متن و فوتوکاپی [چند تایی] آن‌ها برای نخستین بار به مثابه ثقیب‌ترین اسناد تاریخی به نشر سپرده می‌شود. (محمدحسن باریق شفیع، جرمنی، اپریل 2009)

من و دو تن از رفقا در پایان جلسه بیرونی سیاسی در تاکسی راهی مکروریان اول بودیم. چهارراهی صحت عامه را دور زدیم و هنگامی که به سمت پل مکروریان می‌گذشتیم، دیدم در حاشیه پهلوی راست سرک و متصل به دیوار مطبوعه دولتی جسدی بر زمین افتاده بود. گفتم: این داوود بدبخت با همه لاف و کزاف و عرض و طول دستگاه به اصطلاح اداره امنیت ملی، نمی‌تواند جلو ترور و بی‌امنتی را در کشور - حتا در چند قدمی قصر شکوهمند خودش - بگیرد. یکی از رفقا گفت: این نظام فرسوده شده و به درد اداره امروزی نمی‌خورد. مثلی که زوالش نزدیک است.

تا می‌خواستم از راننده بخواهم در نزدیک جسد توقف کند، او به سرعت آن‌جا را عبور کرد و در وسط پل مکروریان رسید. شاید تجربه‌های گذشته به وی آموخته باشد که نکند حادثه ترافیکی باشد، به نام او ختم شود یا درد سر دیگری ایجاد کند.

د پانو شمیره: له 3 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پاروالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرو لو مخکي په خیر و لولئ

همین که به منزل رسیدم، زنگ دروازه به صدا درآمد. دیدم رفیق انجنیر نصیر بود و صدایش می‌لرزید. گفتم: خیریت؟ گفت: در جاده کنار مطابع دولتی بیکر خون‌آلودی بر زمین افتاده است. کارگران مطبعه می‌گویند: استاد خیبر است.

گیج شدم و چشمانم سیاهی کرد. گفتم: امیدوارم این سخن درست نباشد. شما به منزل تان بروید و آرام کنید، من موضوع را تحقیق می‌کنم، تا آن وقت به کسی چیزی نگویند. خودم با عجله به منزل استاد شتافتم. پسرش در را کشود. پرسیدم: استاد؟ گفت: با کاکا غوربندی برآمده و تا حالا نیامده است. گفتم: وقتی تشریف بیاورد، بگویند که من در منزل منتظرش هستم. گفت: دو نفر این جا به سالون خانه ما آمده اند و سوالاتی دارند. گفتم: چه سوالات؟ گفت: درباره پدرم می‌پرسند.

بی‌محابا، به آپارتمان داخل شدم. از لباس و طرز صحبت و قلم و کاغذ آن دو نفر پیدا بود که به دستگاه امنیتی وابسته اند. همین که مرا دیدند، حرکت مختصری به علامه احترام انجام دادند. یکی از آن‌ها پرسید: چطور تشریف آوردید؟ گفتم: این سوال را من باید از شما کنم. بارق شفيعی هستم. این جا منزل رفیق، استاد و رهبر من است. همیشه به زیارت و ملاقات با او می‌آیم. امشب قرار بود به منزل من بیاید، تا کنون نیامده و من آمدم تا بدانم که علت تأخیر چیست. و اما شما؟ یکی از آن‌ها گفت: حادثه‌یی رخ داده، باید علت آن را بدانیم. دانستم که جنایتی به قصد جان استاد صورت گرفته است. گفتم: می‌روم لباسم را عوض می‌کنم و دوباره برمی‌گردم.

به سراغ داکتر نجیب رفتم و به او گفتم: مانند یک سرباز انقلابی شجاع و استوار باش. استاد را شهید کرده اند. فوراً به رفیق ترمکی و رفیق کارمل اطلاع بده. من هم می‌روم.

بار دیگر به آپارتمان استاد رفتم و باز با آن دو مستنطق رو به رو شدم. گفتم: "کار شما تمام شد؟ بروید به بادار تان بگویند که جنایت بزرگی را مرتکب شده‌ای، این خون نمی‌خواهد و از هر کسی پیش‌تر گریبان ترا خواهد گرفت". یکی از آن دو، به من نزدیک شد و آهسته گفت: "رفیق بارق! خواهش می‌کنم آرام باشید. ما تحقیق می‌کنیم".

استاد خیبر در 1963 به عنوان یکی از مؤسسان و بینان‌گذاران حزب دموکراتیک خلق افغانستان و یکی از سازمان دهندگان هسته نخستین آن یعنی کمیته تدارک تاسیس حدخا وارد میدان عمل متشکل انقلابی شد. او بود که ضرورت ایجاد چنین حزب را مطرح کرد. اکثر اعضای بیروی سیاسی و کمیته مرکزی حزب به شاگردی وی اعتراف و به بیروی از او افتخار می‌کردند. بی‌جهت نبود که همه او را استاد می‌خواندند.

این ادعا که گویا استاد خیبر طرفدار تشکیل جبهه متحد و همکاری با حزب انقلاب ملی داوود و حتا طرفدار انحلال فرکسیون پرچم بود، نادرست است. شک نیست که او تشکیل جبهه متحد ملی با داوود را رد نمی‌کرد، اما نه به قیمت انحلال حزب در وجود فرکسیون پرچم؛ زیرا در این صورت، یک طرف جبهه از بین می‌رفت و تشکیل آن ناممکن می‌شد. همکاری با حزب داوود و تشکیل جبهه متحد با آن نمی‌تواند تنها ناشی از تمایل استاد خیبر باشد، در مرام دموکراتیک خلق پیش از ظهور حزب انقلاب ملی آمده است: پایه اساسی حکومت باید متشکل از جبهه متحد ملی باشد که در راه استقلال ملی، تعمیم دموکراسی در حیات اجتماعی و پایان رساندن جنبش دموکراتیک ضدامپریالیستی و ضدفیودالی مجادله و مبارزه می‌نماید.

اگر فقدان صمیمیت و اعتماد متقابل بین خیبر و کارمل در آستانه کنفرانس وحدت و تشویش کارمل از نزدیکی خیبر و امین با ترمکی را نمی‌توان نادیده گرفت، از این حقیقت نیز نمی‌توان انکار کرد که در آستانه وحدت دوباره خلق و پرچم تشویش و اندیشه داوود و دار و دسته مرتجع وی در دولت و حزب انقلاب ملی هم به هیچ‌وجه کمتر از کارمل و یارانش نبود. این تبلرزه نه تنها داوود و همگنان عقب‌گرای او را به هم می‌زد، بلکه در گذشته نیز برای حکومت‌های قبلی در "آستانه تحول و دموکراسی تاجدار" مایه نگرانی شدید ارکان دولت شاهانه بود.

کارمل از همان آغاز به تأمین وحدت خلق و پرچم علاقه نداشت و آن را منافی انحصار رهبری حزب برای خود می‌دانست. بنابر آن، در سال‌های جدایی، جز حفظ انشعاب در پرده شعارهای وحدت‌طلبی کاری را پیش نبرد. بعد از "کنفرانس وحدت" نیز فرکسیون پرچم را عملاً حفظ و از تأمین وحدت رهبری و سازمانی شانه خالی می‌کرد.

در یکی از روزهای بعد از امضای سند کنفرانس وحدت، در حالی که استاد خیبر و سلطان‌علی گشت‌مند حضور داشتند، کارمل گفت: رفیق بارق! بعد از این هم سازمان خود ما یعنی پرچمی‌ها را با تشکیلات موجودش حفظ می‌کنیم، زیرا بر وحدت خلقی‌ها چندان اعتبار نیست. گفتیم: ما چنین نمی‌کنیم. در حزب واحد هر که خلاف اصول وحدت عمل کند، مطابق اساسنامه با وی رفتار می‌کنیم. کارمل در حالی که خاکستر سگرتش را با عصبانیت به خاکستردانی بالای میز تکاند، گفت: شما در پاریس مبارزه می‌کنید. این جا افغانستان است. گفتیم: اصول و ضوابط عام وحدت حزب تراز نوین طبقه کارگر در عرصه‌های ایدئولوژیک، رهبری و سازمانی در همه جا یک سان است. کارمل برخاست و گفت: خوب است، می‌بینیم. من رهبری ترمکی را قبول خواهم کرد، ولی شما، نه! (البته، زندگی ما خلاف ادعای او را ثابت کرد.)

بقیه دارد

استاد خیبر رو به من کرد و گفت: ...